

## مفهوم و گستره حکم حکومتی با تأکید بر مبانی نظری امام خمینی (ره)

جمال مؤمنی زاده<sup>۱</sup>

### چکیده

فقیهان جامع الشرایط از منظر بزرگان شیعه، از مقام صادر کردن حکم حکومتی برخوردار هستند، ولی در گستره نفوذ حکم، اختلافاتی وجود دارد. حکمی که بر همگان حتی مجتهدان دیگر نافذ و نقض آن حرام است، تنها حکم قضایی است یا شامل احکام ابتدایی نیز می‌باشد؟ در صورت دوم، آیا از نظر امام خمینی (ره) صدور «حکم» خارج از چهارچوب احکام الهی و با ملاک مصلحت نیز نافذ است یا حکم حاکم، مقید به چهارچوب‌های شرعی است؟ نسبت به مسئله اول، در برخی آثار، دیدگاه بزرگانی همچون شیخ انصاری و صاحب‌جوهر، مخالف رأی امام خمینی قلمداد می‌شود و این ذهنیت نادرست تا اندازه‌ای رایج نیز گشته است. در این مقاله با شیوه تحلیلی-اسنادی دیدگاه مشهور که شمول نفوذ حکم است، تبیین و این نکته عیان شده است که بنابر دیدگاه مقابل نیز تصرف در امور حسبه جز با اذن فقیه،

۱. سطح سه حوزه علمیه قم و کارشناس ارشد مبانی نظری اسلام، دانشگاه قم



جایز نیست. نسبت به مسئله دوم، تفسیرهای گوناگونی از کلام امام خمینی (ره) وجود دارد و گفته می‌شود ایشان با آیت‌الله گلپایگانی (ره) اختلاف نظر دارند. با دقت در کلمات فقیهان، درمی‌یابیم اختلافی وجود ندارد و مقصود امام خمینی (ره) از تقدم احکام ولایی بر همه احکام فرعی، لزوم در نظر گرفتن همه مصالح و ملاحظه اقتضای مجموع احکام اولی و ثانوی است.

**کلیدواژه‌ها:** حکم حکومتی، احکام الهی، احکام ولایی، گستره حکم حکومتی

### مقدمه

ماهیت حکم حکومتی، در میان فقیهان متقدم و معاصر چگونه تعریف شده است؟ آیا فقیه علاوه بر شأن افتاء و قضاء، از ولایت عامه برخوردار است و می‌تواند حکم ابتدایی صادر نماید؟ آنچه محل تردید نیست و میان همه فقها مسلم است، جواز افتاء و نفوذ حکم قضایی است؛ مسلماً تصرفات فقها در امور حسبیه نیز نافذ است. نفوذ حکم ابتدایی، همچون حکم به رؤیت هلال و وجوب امساک یا افطار یا حکم به قیام علیه حکومت جور، بر چه مبنایی استوار است و چه جایگاهی میان فقیهان دارد؟ اطلاق ادله ولایت فقیه، به عنوان مبنای نفوذ حکم ابتدایی، به چه معناست و شامل چه مواردی است؟ آیا این نسبت که امام خمینی (ره) برای حکم حکومتی گستره‌ای وسیع و فراتر از چهارچوب احکام الهی قائل‌اند و بزرگانی همچون آیت‌الله گلپایگانی (ره) قائل به تضییق هستند، صحیح است؟ آیا این یک نزاع لفظی است یا معنوی؟ آیا هر حکمی، متضمن یک حکم اولی یا ثانوی الهی است و در واقع، حکم حکومتی تنها در راستای اجرای احکام الهی است یا حکم، گستره‌ای وسیع‌تر دارد و حاکم می‌تواند با تشخیص مصالح اسلام، در عرض احکام الهی و خارج از چهارچوب احکام الهی، احکامی صادر نماید یا موقتاً اجرای برخی احکام فرعی را متوقف سازد؟ چه رابطه‌ای میان احکام الهی - اعم از اولی و ثانوی - با احکام حکومتی برقرار است؟ از سوی دیگر، برخی فقها اختیارات حاکم را نه از طریق ولایت مطلقه، بلکه از طریق دیگر، یعنی ولایت مقیده و به عبارت دقیق‌تر بر مبنای جواز تصرفات فقیه در امور حسبیه، قائل هستند و طبعاً نفوذ حکم ابتدایی از جهت ولایت عامه، مورد قبول ایشان نیست. گرچه فقیهان مذکور با مبنایی دیگر، دست فقیه را برای حکمرانی باز می‌دانند، اما منشأ این اختلاف چیست؟ برای پاسخ به سؤالات فوق لازم است ابتدا ماهیت حکم حکومتی تبیین شود، در مرحله بعد اندیشه‌های موجود در گستره حکم حکومتی، مورد تحلیل قرار گیرد.

## ۱. مفهوم شناسی

پیش از ورود به بحث گستره حکم حکومتی و نسبت آن با احکام الهی، به تبیین مفهوم حکم حاکم، تفاوت‌های آن با فتوا و نشانه‌های آن در مقام اثبات می‌پردازیم. ماهیت و جایگاه حکم حکومتی یا به تعبیر دقیق‌تر حکم حکومتی، با وجود کاربرد شایع آن، خالی از برخی ابهامات نیست. از این جهت، تبیین برخی زوایای مبهم ضروری به نظر می‌رسد.

### الف. ماهیت حکم حکومتی

حکم، اعتباری است که از سوی قانون‌گذار محقق می‌شود و به الهی و حکومتی منقسم می‌گردد. در توضیح این تقسیم باید گفت: به اعتقاد فقیهان اسلام، گفتار یا رفتاری که از معصومان صادر شده و در نصوص نقل‌گرفته است، از وجود شئون مختلفی برای حضرات حکایت می‌کند: به گفته شهید اول فقیه بزرگ شیعه، برخی از جایگاه «تبلیغی» ایشان صادر شده است که فتوا نامیده می‌شود. همه دستورات عبادی از این دسته‌اند. برخی از جهت «امامت» است، همچون: امر به جهاد، تصرف در بیت‌المال، «هر کس در این جنگ، دشمنی را به قتل رساند، لباس‌ها و تجهیزات او از آن اوست» و این روایت معروف که از منظر اکثر فقیهان ناظر به یک حکم حکومتی است: «هر کس زمینی را احیا کند، زمین برای خود اوست». و برخی نیز از جهت شأن «قضایی» است، همچون فصل خصومت با بینه یا یمین یا اقرار. اگر سخنی فتوای معصوم و از حیث تبلیغ باشد، در حق همه اشخاص و همه زمان‌ها عمومیت می‌یابد و اگر از حیث امامت باشد، در هر مورد نیازمند اذن امام است و شامل همه زمان‌ها نخواهد بود و اگر از حیث قضایی باشد، لازم است در هر موردی به حکم قاضی مراجعه شود.<sup>۱</sup> امام خمینی (ره) نیز به این سه شأن اشاره کرده و شأن امامت را این‌گونه شرح می‌دهند:

رسول خدا و ائمه (ع) از جانب خداوند دارای مقام سلطنت و ریاست و سیاست هستند، ایشان رئیس مردم و مدبر امور بلادند، این مقام غیر از مقام رسالت و تبلیغ است، چرا که پیامبر خدا و جانشینان معصوم ایشان از آن جهت که مبلغ احکام الهی هستند، حق امر و نهی ندارند و اگر در خصوص احکام الهی، امری هم کنند، ارشاد به حکم الهی نموده‌اند و مخالفت با آن، مخالفت با ایشان نیست، بلکه مخالفت با خداوند است. همچون مخالفت با فتوای فقیهان که مخالفت با احکام الهی است و نه مخالفت با شخص فقیه. اما وقتی رسول خدا از جهت ریاست و سلطنت خود دستوری دهند مثلاً لشکری را مأمور رفتن به منطقه‌ای نمایند و مردم اطاعت یا عصیان کنند،

۱. محمد بن مکی عاملی، القواعد والفوائد، قم، مفید، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۲۱۵.





این اطاعت یا عصیان از خود ایشان است نه از حکم الهی، بلکه فرمانبری از این اوامر، همانند احکام الهی واجب است، ولی این موارد، فرامین مستقلاً از ایشان است که به حکم خداوند، اطاعت از آن واجب است. آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» و برخی آیات دیگر ناظر به این مقام معصومان است.<sup>۱</sup>

در این تقسیم، حکم به الهی و حکومتی، منقسم می‌شود. حکم الهی، از خداوند صادر شده و پیامبر (ص) آن را بیان کرده‌اند و حکم حاکم که در دوران معاصر، حکم حکومتی خوانده می‌شود، از «ولی امر» صادر می‌شود. مخالفت با حکم حکومتی مستقیماً مخالفت با احکام الهی همچون ترک نماز و روزه نیست. دلیل وجوب اطاعت از آن نیز دستور خداوند به فرمانبری از حکم حاکمان بحق است. معصومان و افرادی که به عنوان حاکم و والی، توسط ایشان منصوب شوند، حق دارند به اقتضای این شأن، برای یتیمان، قیم و برای اوقاف، متولی تعیین کنند یا به رؤیت هلال و وجوب روزه یا افطار حکم کنند یا افرادی را در سمت‌های مختلف بگمارند. امامان از همین جهت، گاه آنچه به اقتضای حکم الهی، حلال است را موقتاً به دلیل مصالحی تحریم کرده‌اند، همچون تحریم متعه برای دو نفر از اصحاب که ارتباط زیادی با حضرت داشتند. ایشان به اقتضای این جایگاه حق دارند برخی دستورات الهی را به دلیل عدم زمینه و شرایط لازم، اجرا نکنند. به عنوان مثال، پیامبر خدا (ص) همه گناهان را تعقیب نمی‌نمود و مجازات نمی‌کرد، با اینکه تعزیر کسی که مرتکب گناهی غیر از جرایم مستوجب حد یا قصاص شود، واجب است. اجرای این حکم در همه موارد، بر وفاق مصلحت نبوده و رفتار حضرت، مستند به مصلحت و حکمت و شأن حکومتی ایشان بوده است.<sup>۲</sup> تبیین این مثال‌ها در تبیین گستره، ذکر خواهد شد. شئون دیگری نیز غیر از آنچه گذشت برای معصومان شمرده شده است؛ همچون تشریح، بیان اهداف کلی و ذکر مقاصد و علل شریعت، شئون بشری، شیوه‌های اجرایی احکام الهی، بیان آثار وضعی اعمال، تعلیم روش‌های تربیتی، بیان تاریخ و...<sup>۳</sup>

**ب. مقایسه با فتوا**

در بیان تفاوت حکم و فتوا، تعاریف مختلفی از حکم حکومتی بیان شده است که همگی ناظر به «اعتباری هستند که از سوی خود حاکم شرع و نه خداوند، صادر می‌شود.» به عنوان نمونه، صاحب جواهر در این خصوص می‌نویسد:

مقصود از «فتوا» اخبار از حکم شرعی خداوند است که به یک موضوع

۱. سید روح‌الله خمینی، *الرسائل*، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۵۰.

۲. ابوالقاسم علیدوست، *فقه و مصلحت*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۴۳۵.

۳. همان، ص ۴۹۵.

کلی تعلق گرفته است مثلاً بیان حکم نجاست خمر و مقصود از «حکم» آن است که حاکم و نه خداوند، اجرای یک حکم شرعی یا وضعی یا موضوع آنها را انشا نماید. به عنوان مثال فقیه می‌تواند بدون این که در مقام قضاوت و حل اختلاف باشد به شکلی که در مقام قضاء حکم می‌کند، مطابق این فتوای خود که ده مرتبه شیر دادن نوزاد، موجب محرمیت است، به جای فتوا در مورد نوزادی معین، حکم صادر کند تا در آینده اختلاف در اجتهاد و فتوا، مشکلی برای مکلف ایجاد نکند. البته اگر قائل باشیم که حکم ابتدایی و بدون نزاع قبلی نیز معتبر است، چرا که روایت «انی جعلته حاکماً» مطلق است و مخصوص موارد قضا و اختلاف نیست، همان‌طور که فقیهان تردیدی در نفوذ حکم ابتدایی به هلال و اجرای حدود ندارند، نزاع و اختلافی نیز نزد قداما در نفوذ این حکم وجود ندارد.<sup>۱</sup>

تفاوت‌هایی بین حکم و فتوا وجود دارد که به سه مورد اشاره می‌نماییم. اولین تأکید، بر روی خبری بودن فتوا و انشایی بودن حکم است. مثلاً وقتی فقیه خبر دهد که به اقتضای ادله فقهی ده بار شیر دادن به نوزاد موجب محرمیت است، این یک فتوا است و اگر بگوید باید ده بار شیر دادن، موجب محرمیت دانسته شود یا باید آثار محرمیت بار شود یا عباراتی شبیه این، حکم صادر نموده است. البته چنان که ایشان تصریح می‌کند لفظ خاصی برای انشای حکم، مطرح نیست، لذا اگر فقیه بگوید این مطلب برای من ثابت شده است، بستگی به نیت او دارد که خبر یا انشا را قصد نموده است، بلکه بعید نیست فعل عملی نیز برای صدور حکم کافی باشد (مثلاً خود، مال را به یکی از دو طرف نزاع دهد).<sup>۲</sup> دومین تفاوت حکم و فتوا آن است که نقض حکم به دستور اهل بیت (ع) حرام است، مگر در مواردی که حکم مخالف با علم یا دلیل قطعی است، به طوری که حکم از روی غفلت صادر شده باشد، اما نقض کردن فتوا حرام نیست.<sup>۳</sup> نقض حکم، توسط قاضی یا فقیه دیگر موجب نقض غرض از قضاوت و قطع نشدن نزاع خواهد بود، چنان که نقض حکم فقهی که متصدی امور جامعه است، از باب حرمت اخلال و تضعیف نظام جامعه جایز نیست. ادله و وجوب اطاعت از حکم فقیه و جزئیات آن به تفصیل در کتب فقهی مورد بحث قرار گرفته است.<sup>۴</sup> سومین فرق مهم، تفاوت در نوع قضیه‌ای

۱. محمد حسن نجفی، *جواهر الکلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴، ج ۴۰، ص ۱۰۰ و ج ۱۶، ص ۳۶۰.

۲. همان، ج ۴۰، ص ۱۰۱.

۳. همان، ص ۹۷.

۴. سید روح‌الله خمینی، *کتاب البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۶۹-۶۲۷؛

محمد بن مکی عاملی، همان، ص ۳۲۱.





است که فتوا و حکم در قالب آن صادر می‌شود؛ چرا که فتوا به نحو قضیه حقیقه بیان می‌شود و شامل همه زمان‌ها است، ولی حکم حکومتی از نوع قضیه خارجی است.

### ج. آثار و نشانه‌های حکم حکومتی

چنان که از شهید اول نقل نمودیم، تشخیص این موضوع که یک روایت از شأن تبلیغی معصوم صادر شده است یا از شأن حکومت، تأثیر بسزایی در استنباط خواهد داشت. عمومیت نداشتن حکم برای همه زمان‌ها و اجرایی نبودن آن در همه شرایط و نیاز به اذن معصوم در موارد مشابه، یکی از این آثار است. حکم حکومتی اعم از اینکه از امام صادر شود یا نائب امام، چه نشانه‌هایی در مقام اثبات دارد؟ انشایی یا خبری بودن عبارت، یکی از نشانه‌هایی است که ذکر شده است.<sup>۱</sup> البته ممکن است حکم نیز در قالب جمله خبری ابراز، ولی انشا قصد شود، چنان که از صاحب‌جوهر نقل نمودیم. مثال دیگر، دستور مقام معظم رهبری به خارج ساختن لایحه اصلاح قانون مطبوعات در مجلس ششم است، که یک حکم حکومتی تلقی می‌شود که انشای آن در قالب عبارات خبری همچون خلاف مصلحت بودن و باز کردن راه نفوذ و ایجاد انحراف، صورت گرفت. همین‌طور ممکن است حاکم در احکام الهی، با صیغه امر سخن بگوید، بدون آن که انشای یک حکم از سوی خود را قصد نماید، در این صورت، امر او جنبه ارشاد به احکام الهی، خواهد داشت.<sup>۲</sup> نشانه دیگر نسبت دادن حکم به غیر خداوند است، این امر می‌تواند حکایت از غیرالهی بودن آن داشته باشد. مثل این روایت: «دیه سگ سلوقی چهل درهم است، این حکم را رسول خدا (ص) قرار دادند.»<sup>۳</sup> تعلیل حکم، به مصلحت و عناصر متغیر در زمان و مکان، مثل روایتی که صلاح نبودن را علت عدم ضمان زر گر قرار داده است، از دیگر نشانه‌های حکم حکومتی شمرده شده است. نشانه دیگر، تصریح به موقت بودن حکم است، همانند محدودیت قائل شدن در مصرف زکات با تعبیر «فاما الیوم»<sup>۴</sup> برخلاف حکم اولی و اختصاص دادن آن به شیعه، در زمان امام صادق (ع) یا حکم به وجوب پرداخت خمس طلا و نقره در یک سال.<sup>۵</sup> یا حلیت خمس برای شیعیان تا زمان ظهور در خصوص مالی که سابقاً در دست غیر شیعیان بوده و بعد از پرداخت شدن خمس آن، به شیعه منتقل شده است. راه تشخیص دیگر، اختلاف حکم در دو زمان مختلف در دو نص است، به گونه‌ای که یکی حاکی از نسخ حکم پیشین نباشد، این امر حکایت از غیرالهی بودن آن حکم دارد. مثل ضامن ندانستن لکه گیر لباس و زر گر توسط امام باقر (ع) و ضامن انگاری این دو صنف، توسط امام علی (ع).<sup>۶</sup>

۱. ابوالقاسم علیدوست، همان، ص ۶۹۱.

۲. سید روح‌الله خمینی، الرسائل، همان، ص ۵۰.

۳. سید ضیاء مرتضوی، «امام خمینی، حکومت و خاستگاه ثبات و تغییر در احکام»، فقیهان و زمان و مکان، قم، نگار، ۱۳۷۴، ص ۵۹-۵۸.

۴. ابوالقاسم علیدوست، همان، ص ۸۰۲.

## ۲. گستره حکم حاکم

از برخی عبارات امام خمینی (ره) استفاده می‌شود حکم حاکم مطلق است و اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعی پذیرفته شده اسلامی نیست

در جواز صدور حکم از سوی فقیه، تردیدی وجود ندارد، ولی در گستره آن اختلافات مهمی مطرح است. از جهات متعددی می‌توان گستره

حکم حکومتی را بررسی نمود. در این مقاله به چند جهت مهم‌تر می‌پردازیم. بحث اول، آن است که آیا ادله نفوذ حکم حاکم، ناظر به موارد قضایی و رفع اختلافات است یا شامل حکم ابتدایی نیز می‌باشد؟ همچنین آیا با فرض پذیرش ولایت عامه فقیهان و نفوذ حکم ابتدایی، حکم حکومتی در چهارچوب احکام الهی صادر می‌شود یا اطلاق ولایت فقیه، فراتر از آن را نیز دربر می‌گیرد؟

### الف. شمول نسبت به حکم ابتدایی

قضاوت مقامی دینی و شاخه‌ای از شاخه‌های ولایت است که بدون اذن شارع، عهده‌دار شدن آن جاز نیست. تردیدی در اذن شارع و نفوذ حکم فقیه در موضوعات قضایی و اختلافی وجود ندارد. بحث و گفت‌وگوی فقهی در نفوذ حکم ابتدایی است. مصادیقی از حکم ابتدایی برمی‌شماریم: با پذیرش این مبنا، اگر فقیه جامع‌الشرایط بر منصب مدیریت جامعه قرار گرفته و دستوراتی که مدیران جامعه، برای اداره کشور ابلاغ می‌کنند را صادر کند یا افرادی را عزل و نصب کند، حکمش نافذ و نقض حکم او همانند نقض حکم قاضی بر مجتهد و مقلد، حرام است. حکم ابتدایی او به لزوم قیام برای اسقاط حکومت جور، نافذ و امتثال واجب است.<sup>۱</sup> در مواردی که بالفعل اختلافی وجود ندارد، ولی قابلیت اختلاف هست یا حکم به رؤیت هلال (و وجوب امساک یا افطار)، حکم به تذکیه حیوانی که در تذکیه‌اش تردید داریم، حکم به طهارت و نجاست شیئی خاص یا عدالت و فسق فردی معین، همگی از این دست هستند.<sup>۲</sup> اندیشه مقابل آن است که نفوذ حکم ابتدایی ثابت نیست، ولایت و نفوذ حکم فقیه، محدود به فتوا و امور قضایی است.

### مبنای نفوذ یا عدم نفوذ حکم ابتدایی

بزرگان شیعه بر «اصل عدم ولایت» اتفاق نظر دارند. از نتایج این اصل آن است که حکم ابتدایی هیچ شخصی نسبت به دیگران نافذ و واجب‌الاطاعه نیست. همچنین احدی، حق ریاست و تصرف در شئون عمومی جامعه را ندارد. دموکراسی غربی که خود را بی‌نیاز

۱. جواد تبریزی، ارشاد الطالب، قم، نگین، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۱۷.

۲. سید محمد مهدی موسوی خلخالی، الحاکمیه فی الاسلام، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۸۳، ص ۵۰۰.





از کسب مشروعیت دینی تعریف می‌کند و اثبات این معنا را که آیا اساساً خداوند فرآیند انتخاب اکثریت ولو منتج به انتخاب فاسدترین انسان‌ها شود را تأیید کرده است، غیر ضرور می‌بندارد، قطعاً از منظر توحیدی، پذیرفته نیست. براهین عقلی و قرآنی شاهد است ولایت، اصالتاً مختص خداوند است و دیگران باید این منصب را از جانب او دریافت کنند. شواهد صریح و متواتر نشان می‌دهد این مقام، بر عهده رسول خدا و امامان معصوم (ع) قرار داده شده است و به قول ابن عباس، محدث و دانشمند اسلامی، این جایگاه به عنوان «ما انزل الله» و بخشی از آنچه خداوند بر پیامبر اسلام (ص) نازل کرده، به حضرت وحی شده است.<sup>۱</sup> اما نسبت به دوران غیبت امام عصر (ع)، این بحث در میان فقیهان وجود دارد که آیا علاوه بر منصب افتا و قضا، فقیهان دارای مقام ولایت و مدیریت جامعه اسلامی از سوی معصومان، هستند یا خیر؟ در صورت اول، حکم ابتدایی و غیر قضایی، نافذ خواهد بود و رد آن حتی بر مجتهدین دیگر، شرعاً حرام است. بنابراین مبنا، حاکمان جامعه اسلامی در مشروعیت خود نیازمند اذن فقیهان هستند و در نتیجه، همه دخل و تصرفاتی که متولی خاص ندارد و عرفاً برای انجام آنها به حاکمیت مراجعه می‌کنند، نیازمند اذن فقیه جامع الشرایط است. در صورت دوم، فقیه نمی‌تواند به عنوان «ولایت» فرمان به اجرای حدود دهد یا افرادی را برای اداره کشور و اجرای احکام دینی، بگمارد، ولی با توضیحی که خواهد آمد، این مساوی با مشروعیت دادن به نظام غیر مأذون از سوی فقیه جامع الشرایط یا جواز بر زمین ماندن ضرورت‌هایی که متولی معین ندارند، نمی‌باشد. در خصوص اثبات یا نفی نفوذ حکم ابتدایی، دو مبنا وجود دارد:

### اثبات نفوذ حکم ابتدایی

فقیهانی که معتقدند دلایل کافی برای اثبات ولایت عامه فقیهان در زمان غیبت وجود دارد، نفوذ حکم حاکم را محدود به موارد قضایی نمی‌دانند. اگر فقها واجد ولایت عامه و منصب دینی در این جهت باشند، اختیارات رایج حاکمان، از جمله حق صادر کردن فرمان و حکم ابتدایی برایشان ثابت و این احکام بر همگان نافذ خواهد بود و در غیر این صورت نفوذ حکم، محدود به موارد قضایی و اختلافات خواهد بود که قطعی و مورد اتفاق است.<sup>۲</sup> مقصود از ولایت، در زبان عربی اِماره و سلطه است و در زبان فارسی نزدیک به معنای مدیریت و حکمرانی است. عامه بودن، یعنی این ولایت فقط در مورد خاص نیست، مثلاً گاه شخص به وصی خود ولایت می‌دهد تا فقط حق داشته باشد خانه‌اش را اجاره دهد و گاه به او ولایت عام

۱. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دار التراث، ۱۹۶۷، ج ۴، ص ۲۲۳.

۲. آقاضیاءالدین عراقی، کتاب القضاء، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع)، ۱۴۲۱، ص ۱۳۹.



می‌دهد که هر آنچه مصلحت خانواده اوست انجام دهد، مثل اجاره، تجارت و...<sup>۱</sup> آیت‌الله موسوی خلخالی (ره) مراحل ده‌گانه‌ای برای ولایت فقیه ذکر نموده و برای اثبات نفوذ حکم ابتدایی در موضوعات خارجیّه - مثال‌هایی که گذشت - ادله‌ای اقامه کرده و بعد از نقد آنها، می‌نویسد: «بله، بنابر ثبوت ولایت فقیه، حکم او در این موضوعات نافذ خواهد بود، چه زعامت و قیادت سیاسی داشته باشد یا خیر؛ چراکه ادله مطلق هستند.»<sup>۲</sup> بنابراین نفوذ حکم ابتدایی، مرتبط با مبحث ولایت فقیه و متفرع بر آن است. از این جهت توضیح مفهوم ولایت و توصیف کوتاه این بحث، از زاویه بررسی نفوذ حکم ابتدایی و مصادیق آن، روشنگر خواهد بود. مقدّماتاً باید توجه کرد که فقیهان با مواضع فقهی متفاوت در بحث ولایت فقیه، تصریح می‌کنند موضوع محل بحث، همه معانی و مراتب ولایت نیست. اولاً مقصود ولایت تکوینی نیست: «و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض.»<sup>۳</sup> ثانیاً مقصود جواز استقلال فقیه در تصرف در مال و جان مردم نیست. در مورد معصوم، این معنا محل بحث است که آیا اطاعت از معصوم در اوامر عرفی نیز واجب است؟ مثلاً حضرت دستور دهند فلان مال را بفروش یا با فلانی ازدواج کن یا ولایت بر انجام طلاق یا ازدواج، یعنی همسر شخصی را بدون مشکل خاصی طلاق دهند یا زنی را به همسری کسی در آورند؛ بی‌آنکه این موارد ارتباطی با مسائل اجتماعی و حکومتی داشته باشد. به عبارت دیگر، همان ولایتی که انسان در شئون خود دارد، مثل خرید و فروش اموالش و... برای معصوم نیز در محدوده شرع وجود داشته باشد. به عبارت دیگر اقتضای ادله، از جمله آیه شریفه: «پیامبر (ص) نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است»<sup>۴</sup> آن است که خواست پیامبر به هنگام تراحم، مقدم بر خواست مؤمن است. در واقع، دو ولایت در عرض هم وجود دارد، شبیه ولایت فرد در انجام یک کار برای خود و ولایت و کیلش در همان کار. البته این ولایت مقید به مصالح مردم و در راستای منفعت رساندن است و نه نفع شخصی بردن و آسیب رساندن به دیگران. به هر حال، چنین ولایتی برای فقیه ثابت نیست.<sup>۵</sup>

شیخ انصاری (ره) در کتاب مکاسب، دو معنا برای ولایت ذکر کرده است. معنای اول را همین معنا، یعنی استقلال ولی در تصرفات قرار داده است. با این توضیح که صاحب ولایت،

۱. نجفی کاشف الغطاء، النور الساطع فی الفقه النافع، نجف، مطبعة الاداب، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲. سید محمد مهدی موسوی خلخالی، همان، ص ۵۰۶.

۳. محمد بن علی ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۶۱۵. «و به خاطر شما باران را برای خلق می‌فرستد و به خاطر شما آسمان را نگه داشته است تا بر زمین فرود نیاید.»

۴. قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۶.

۵. نجفی کاشف الغطاء، همان، ص ۳۷۰؛ سید محمد مهدی موسوی خلخالی، همان، ص ۲۴۱ و ۵۵۰؛ سید علی هاشمی شاهرودی، محاضرات فی الفقه الجعفری، قم، دایره المعارف الفقه الاسلامی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۳۲.





هر نظری در تصرفات خود داشت، حق داشته باشد به آن عمل کند. ایشان این معنا از ولایت را با تأکید از فقیهان نفی کرده و دو بار عبارت «دونه خرط القتاد»<sup>۱</sup> را به کار برده است. ولی آن را برای معصومان پذیرفته و نتیجه متفرع بر آن را دفع این توهّم قرار داده است که اطاعت از معصومان فقط در اوامر شرعی واجب است، نه عرفی و دلیلی بر ولایت آنان بر تصرف در اموال و نفوس وجود ندارد.<sup>۲</sup> اما آنچه مورد قبول بسیاری از بزرگان است، معنای دیگری است. امام خمینی (ره) در این خصوص می‌نویسد:

برای فقیه عادل، تمام اختیاراتی که پیامبر و ائمه (ع) از جهت حکومت و سیاست دارند، ثابت است و وجود فرق، معقول نیست؛ زیرا والی جامعه اسلامی، هر شخصی باشد مجری احکام شریعت و اقامه کننده حدود الهی است و وظیفه دارد مالیات‌ها را اخذ و در مصالح عمومی مصرف نماید.<sup>۳</sup>

عبارت مرحوم نائینی نیز در تبیین جایگاه و مفهوم ولایت مورد نظر، گویا است:

وظیفه مدیر و والی جامعه، امور نوعیه‌ای است که به تدبیر امور مملکت و سیاست و جمع‌آوری مالیات‌ها و صرفشان در مصالح عمومی بازمی‌گردد، همچون تجهیز لشکر و پرداخت حقوق صاحبان حق. مقصود از ولایت فقیه، اثبات منصبی است که مالک‌اشتر داشت و می‌توانست حدود را اجرا کند و امور عامه، همچون گرفتن مالیات‌ها را سامان دهد.<sup>۴</sup>

شیخ انصاری معنای دوم ولایت که مورد قبول ایشان است را چنین توضیح داده است:

فقیه ولایت دارد اذن به تصرف دهد، دخالت اشخاص در امور لازم‌الاجرائی که عرفاً بر عهده سلطان است و به اقتضای ادله اولی اسلام، هیچ فردی شرعاً مجاز به انجام آنها نیست، نیاز به اذن فقیه جامع‌الشرایط دارد. شیخ، محدوده ولایت و نیاز به اذن فقیه را هر امر معروف و نیکی که وظیفه شخص یا صنف خاص یا وظیفه عموم نیست، معرفی می‌کند و با اشاره به یکی از ادله ولایت عامه فقیه، یعنی فرازی از مقبوله عمر بن حنظله: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِمًا» می‌نویسد: متبادر از این که سلطان، فقیه را به عنوان حاکم نصب کند آن است که مردم باید در امور عامه‌ای که مطلوب اوست، به آن

۱. کندن خارهای گون با کف دست از این کار آسان‌تر است.

۲. مرتضی انصاری، کتاب المکاسب، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۵۴۸.

۳. سید روح‌الله خمینی، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۲۶.

۴. محمدحسین نائینی، المکاسب و البیع، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۳۴؛ محمدحسین نائینی، منیه الطالب فی حاشیه المکاسب، تهران، المکتبه المحمدیه، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۲۹.

حاکم مراجعه کنند.<sup>۱</sup>

در روایتی دیگر که خطاب به علمای بلاد و در شأن غیر امامان صادر شده است، چنین آمده: «مجاری امور به دست عالمانی است که امین بر حلال و حرام خداوند هستند و این جایگاه به خاطر تفرقه و اختلاف، از شما سلب شده است...» و در توقیع شریف: «اما در حوادث واقعه، به راویان حدیث ما مراجعه کنید، ایشان حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم.»<sup>۲</sup> به هر حال، دلالت یا صدور روایات مربوط به ولایت فقیه که مورد قبول مشهور است<sup>۳</sup> مورد مناقشه برخی فقیهان متأخر قرار گرفته است. در مقابل، قبل و بعد از شیخ انصاری، فقیهان فراوانی دلالت روایات بر ولایت فقیه را پذیرفته و به اشکالات رایج، پاسخ گفته‌اند. به عنوان نمونه، مرحوم نجفی کاشف الغطاء از فقهای حوزه علمیه نجف، به پاسخ تفصیلی اهتمام داشته است.<sup>۴</sup> در پایان این سؤال وجود دارد که چرا شیخ انصاری با این شیوه، یعنی ولایت داشتن بر اذن و تأیید تصرفات دیگران، وارد این بحث شده‌اند؟ پاسخ این است که انتخاب این شیوه از این رو است که ولایت فقیه در اصل زعامت و تشکیل حکومت، در آن زمان مورد توقع نبوده است. بنابر این ایشان بحث خود را در توضیح ولایت فقیه و نقش او در ذیل حکومت‌های موجود تعریف کرده‌اند. چنان که از مرحوم کاشف الغطاء نقل شده است اگر حاکمی از سوی فقیه اذن داشته باشد، حاکم جور نخواهد بود.<sup>۵</sup> از این جهت، تحقیقات فقهی به تبع شیخ، در همین چهارچوب مطرح می‌شده است، گرچه می‌توان مراحل ولایت را تفکیک کرد و از ضرورت تشکیل حکومت و ولایت بر زعامت، مستقلاً بحث نمود. البته این تعبیر علما که «هر آن چه معصوم در آن ولایت دارد، برای فقیه نیز ثابت است» شامل ولایت زعامت و مدیریت جامعه نیز می‌باشد.<sup>۶</sup>

### نفی نفوذ حکم ابتدایی

از نظر فقیهانی که معتقدند ولایت مطلقه فقیه، دلیل اثباتی کافی ندارد، قدر متیقن ولایت، باب افتا و قضا است. ایشان معتقدند روایاتی که در کتب فقهی برای اثبات آن مورد بحث قرار می‌گیرد، از حیث دلالت یا صدور قاصرند. لذا اثبات ولایت و نفوذ حکم در غیر مورد تخصص، همانند اثبات هلال و ولایت بر گماردن قیم برای قاصرین و متولی اوقاف، به «عنوان

۱. مرتضی انصاری، همان، ص ۵۴۶ و ۵۵۴.

۲. همان، ص ۵۵۵-۵۵۴.

۳. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۳۶۰.

۴. نجفی کاشف الغطاء، همان، ص ۳۵۰.

۵. همان، ص ۳۹۵.

۶. سید محمد مهدی موسوی خلخالی، همان، ص ۶۴۵-۶۴۴.





به نظر می‌رسد تصویر جامعیت شریعت با افزودن احکام حکومتی ائمه (ع) و نایبان ایشان به احکام بی‌واسطه الهی، به شکلی که برخی محققان نگاشته‌اند، با برداشت مشهور فقیهان از روایات، سازگار نیست

ولایت حاکم» مشکل است.<sup>۱</sup> آیت‌الله خوئی از معتقدان این مبنا، مسئولیت فقیه در امور حسبیه را می‌پذیرد، ولی تصریح می‌کند حکم ابتدایی از لوازم ولایت مطلقه فقیه است که نزد ما ثابت نیست. این مطلب از پاسخ آیت‌الله خوئی (ره) به استدلال ذیل

روشن می‌شود. برخی قائلین به ولایت فقیه گفته‌اند صدور و دلالت روایاتی که ولایت فقیهان را اثبات می‌کند، همچون مقبوله عمر بن حنظله و معتبره ابو خدیجه، قابل تردید نیست؛ زیرا بدون تردید امامان شیعه، بیان وظیفه شیعیان در امور عام البلوی و حوائج اجتماعی که همه به آن گرفتار خواهند بود و شارع راضی به اهمال آنها نیست، را ترک نکرده‌اند. آنها می‌دانستند که اغلب شیعیان امکان مراجعه به ایشان را ندارند، بلکه در عصر غیبت که غالباً خود آن را یاد کرده و شیعیان را برای آن آماده می‌ساختند، هیچ کس امکان دسترسی به ایشان را نخواهد داشت. اگر معصومان، شیعه را از مراجعه به طاغوت و قاضیان جور منع کرده‌اند، یقین داریم که این امور را اهمال نکرده و مرجع شیعیان در امور اجتماعی مهم را معرفی کرده‌اند.<sup>۲</sup> مثلاً اگر شخصی بمیرد و یتیمانی باقی گذارد که برای آنها وصی تعیین نکرده و اموال آنها در معرض تلف است و تصرفات دولت وقت نیز از نظر شیعیان مشروع نیست و چه بسا اقدام مناسبی هم نمی‌کند، آیا ممکن است خداوند راضی به ضایع شدن مال این یتیمان باشد؟! آیت‌الله خوئی در پاسخ چنین می‌گوید: این امور که از آنها با نام امور حسبیه تعبیر می‌شود، یعنی کارهای قربی که متولی خاص ندارد و انجامش ضروری است، حتماً باید محقق شوند. از آنجا که حکم اولی، عدم جواز این تصرفات است، (مثلاً تصرف در مال غیر جایز نیست) قدر متیقن خروج از حکم اولی، فقیه جامع‌الشرایط است؛ چرا که ممکن نیست شخصی که دین‌شناس و فقیه نیست، مأذون باشد و فقیه، غیر مأذون، پس اقدام به این قبیل کارها بر عهده اوست و دیگران نیازمند اذن او هستند. اما این به معنای اثبات ولایت مطلقه فقیه نیست، همانند ولایتی که برای پیامبر و ائمه (ع) ثابت است و با وجود آن می‌توان در امور غیر ضروری نیز تصرف نمود. (همانند تخریب خانه‌ها برای توسعه راه‌ها با این فرض که ضرورتی در آن نیست و صرفاً موجب راحتی بیشتر است. در واقع عنوان ثانوی ضرورت، مجوز آن نگردیده و صرف مصلحت عمومی مبنای اقدام به آن است.) فقیه نمی‌تواند قیم یا متولی بگمارد بدون آن که با موت فقیه عزل شوند، یا حکم به ثبوت هلال (فرمان به امساک یا افطار) دهد و تصرفات

۱. سید ابوالقاسم خوئی، فقه‌الشیعه - الاجتهاد والتقلید، قم، نوظهور، ۱۴۱۱، ص ۲۵۸.

۲. حسین بروردی، البدر الظاهر، قم، دفتر حضرت آیت‌الله، ۱۴۱۶، ص ۷۸.

دیگری که مترتب بر ولایت مطلقه و از شئون آن است. آنچه ثابت است جواز این تصرفات برای فقیه یا وکیل او است. امور حسبیه در حد ضرورت است و با تصرف مستقیم یا توکیل، این مهم بر آورده می‌شود و ضرورتی در نصب مثل قیم یتیم، وجود ندارد. بنابراین جواز این تصرفات به شکل انحصاری برای فقیه ثابت است، ولی ولایت ثابت نیست و اگر بخواهیم تعبیر به ولایت کنیم، این یک ولایت جزئی و در موارد خاص (ولایت مقیده) یعنی امور حسبیه و به قدر ضرورت خواهد بود.<sup>۱</sup> در واقع باید ابتدا ثابت شود فقیه خود منصوب از سوی معصومان است تا بتواند افرادی را در سمت‌های مختلف بگمارد، اما توکیل متوقف بر این امر نیست. به هر حال، چنان که گذشت با توجه به این مبنا نیز همچنان مشروعیت حکمرانی و تصرفات غیر فقیه جامع‌الشرايط در امور حسبیه، همچنان نیازمند اذن و تأیید فقیه است. البته با نبود فقیه، این واجبات بر زمین نمی‌ماند و باید مؤمنان عادل متصدی آن شوند، در غیر این صورت فاسقان کار را به عهده می‌گیرند و البته معذور هم نخواهند بود. آیت‌الله خوئی تصریح می‌کند همین مقدار از اختیارات، یعنی تصدی فقیه یا وکیل او از باب حسبه، برای رفع نیازهای شیعیان در دوره غیبت کافی است و نفی ولایت مطلقه و نفوذ حکم ابتدایی، مستلزم بر زمین ماندن این ضرورت‌ها نخواهد بود. به هر حال، چنانچه برخی در حاشیه عبارت آیت‌الله خوئی تذکر داده‌اند بهتر است از این دیدگاه تعبیر به «ولایت» ولو مقیده نکنیم و آن را صرف جواز تصرف و نه یک «مقام ولایتی وضعی» بخوانیم.<sup>۲</sup> با این بیان می‌توان بر عباراتی که فقیهانی چون صاحب‌الجاه را همسان با آیت‌الله خوئی قرار داده و جزء معتقدان به ولایت در امور حسبیه شمرده‌اند، خرده گرفت؛ چرا که ایشان معتقد به دلالت روایات بر ولایت مطلقه و نفوذ حکم ابتدایی است، بلکه تحصیل اجماع فقیهان بر آن را ممکن می‌داند.<sup>۳</sup> چنان که به اشتباه همین انتساب را به شیخ انصاری (ره) داده‌اند.<sup>۴</sup> متأسفانه چنین مشهور شده است که شیخ، مخالف ولایت عامه فقیهان بوده است، در حالی که شیخ انصاری در کتاب مکاسب، ولایت را به دو معنا دانسته و دلالت روایات بر معنای دوم، یعنی نیازمند بودن غیر فقیه به اذن فقیه جامع‌الشرايط در جواز تصرف در اموری که عرفاً به حاکمان مراجعه می‌شود و متصدی خاص ندارد را اثبات می‌کند، لذا شیخ واگذاری این مقام به فقیهان را پذیرفته است. شیخ انصاری مبنای خود را انکار دلالت روایات قرار نداده و سخنی از قبول جواز تصرف در امور حسبیه، از باب قدر متیقن بودن فقیه، به زبان نیاورده است. از همین جهت آیت‌الله خوئی (ره) و تابعان ایشان در دلالت روایاتی که مورد

۱. سید ابوالقاسم خوئی، موسوعه الامام الخوئی، قم، احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۶۰-۳۵۹.

۲. سید ابوالقاسم خوئی، فقه الشیعه - الاجتهاد والتقلید، همان، ص ۲۶۰.

۳. محمد حسن نجفی، همان، ج ۱۶، ص ۳۶۰.

۴. سید مجتبی نورمفیدی، حکم، حقیقت، اقسام، قلمرو، قم، اعتماد، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۴۷۹.





تأیید شیخ قرار گرفته، مناقشه کرده‌اند. با این حال، شیخ در جواز حکم به اجرای حدود تردید نموده و نگاشته است: تعطیل کردن بخشی از معروف که شاید منوط به نظر معصوم باشد، همانند سایر برکاتی است که با فقدان حضرت از آنها محروم شده‌ایم،<sup>۱</sup> لذا آن پذیرش و این تردید، با اشکال برخی اعظام در حاشیه کتاب مکاسب مواجه شده است.<sup>۲</sup> به هر صورت، عدم جواز حکم به اجرای حدود به عنوان یک از شئون ولایت، ملازمه‌ای با نفی ولایت فقیه ندارد. البته شیخ در کتاب *قضا* اجرای حدود را نیز می‌پذیرد: قطع دست سارق با حکم فقیه واجب است... حکم فقیه در نزاع‌ها از فروع حکومت مطلقه و حجیت عامه اوست که در تعلیل حضرت آمده است.<sup>۳</sup> آیت‌الله خوئی نیز در نهایت، اجرای حدود را می‌پذیرد، چرا که ادله حدود، مقید به زمان معینی نیست و مصلحت عمومی تشریح آن و حکمت الهی اقتضا می‌کند در زمان غیبت نیز اقامه شود. البته ایشان همچنان به نفی نفوذ حکم ابتدایی رأی داده و اجرای حدود را نه از باب ولایت و نفوذ حکم ابتدایی، بلکه از این باب می‌دانند که اجرای حدود نمی‌تواند برای همه جایز باشد؛ چرا که این موجب هرج و مرج است و ممکن نیست برای غیر فقیه جایز و برای فقیه ممنوع باشد. پس فقیه جامع‌الشرایط قدر متیقن است، یعنی ملاک را قدر متیقن بودن تصدی فقیهان قرار داده و روایات دال بر نصب فقیهان را به عنوان مؤید ذکر می‌کند.<sup>۴</sup>

### ب. شمول نسبت به حکم حکومتی خارج از چهار چوب احکام الهی

از برخی عبارات امام خمینی (ره) استفاده می‌شود حکم حاکم مطلق است و اختیارات حکومت در چهار چوب احکام فرعی پذیرفته شده اسلامی نیست:

اگر اختیارات حکومت در چهار چوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض کنم حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اکرم (ص) یک پدیده بی‌معنا و محتوا باشد. اشاره می‌کنم به پیامدهای آن که هیچ‌کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد؛ مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی یا حریم آن است، در چهار چوب احکام فرعی نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز... و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است... حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است.<sup>۵</sup>

۱. مرتضی انصاری، همان، ص ۵۵۷-۵۵۳.

۲. محمد حسین اصفهانی، حاشیه کتاب *المکاسب*، قم، انوار الهدی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۳۹۴.

۳. مرتضی انصاری، *القضاء والشهادات*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵، ص ۴۹.

۴. سید ابوالقاسم خوئی، *فقه الشیعه - الاجتهاد والتقلید*، همان، ص ۲۲۶-۲۲۴.

۵. *صحیفه امام*، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

ایشان در ادامه مثال‌هایی برای این تقدم ذکر می‌کنند که در صورت مصلحت اسلام، حاکم می‌تواند در آنها برخلاف احکام اولیه، حکم صادر کند، مثل حج، تصرف در اموال مردم برای کشیدن خیابان و پرداخت هزینه آن، کنترل ارز و مواد مخدر و... بنابراین سؤال این است که آیا حکم حکومتی مقید به چهارچوب احکام الهی است یا خیر؟ از دو جهت به این بحث می‌پردازیم. اول: مقصود امام خمینی (ره) از این که اختیارات حاکم در چهارچوب احکام الهی نیست، چیست؟ دوم: تقدم حکومت اسلامی بر همه احکام الهی، حتی نماز چگونه تبیین می‌گردد؟

### مقصود از احکام الهی در عبارت امام خمینی (ره)

برخی فقیهان عدم امکان صدور حکم برخلاف احکام الهی - الزامی و غیر الزامی - را چنین مستدل ساخته‌اند: ولایت فقیه پرتویی از ولایت امامان است، ولایت ایشان نیز در چهارچوب احکام الهی بوده است؛ جامعیت شریعت که از آیات و روایات متعدد استفاده می‌شود، اجازه وضع قوانین جدید را نمی‌دهد. بزرگان شیعه معتقدند شریعت، ذکر هیچ حکمی را فرو نگذارد و هیچ واقعه‌ای خالی از حکم الهی نیست. آنچه مورد نیاز بشر بوده، حتی «ارش الخدش»<sup>۱</sup> توسط پیامبر (ص) ولو با ذکر عموماً و اطلاقات ذکر شده است و به تصریح ائمه (ع) ایشان خود نیز تشریح کننده نبوده و آنچه بیان می‌کردند از پیامبر به آنها رسیده بوده است. حتی با فرض تفویض امر دین به آنها (که معنایش محل بحث است) نیازی به اعمال آن نبوده است. در این صورت، حال فقهای اعلام چگونه خواهد بود؟<sup>۲</sup> آیت الله علی صافی گلپایگانی (ره) نیز با تمسک به نصوص ناظر به جامعیت دین و خالی نبودن هیچ کار و واقعه‌ای از حکم الهی نتیجه می‌گیرند: ولایت امامان در محوریت دین و محدوده حلال و حرام الهی است، خداوند حکم هیچ موضوعی را ناگفته باقی نگذاشته و هیچ حادثه‌ای را خالی از حکم قرار نداده است تا «ولی» با اعمال ولایت آن را پر کرده و حکمی جدید صادر نماید، در غیر این صورت، خلف فرض پیش خواهد آمد. بنابراین اگر در روایتی سخن یا رفتاری خلاف احکام الهی از ایشان نقل شد، در صورت تباین، باید کنار گذاشته شود و در غیر این صورت، با قواعد تعادل و ترجیح با آن برخورد می‌شود.<sup>۳</sup> بنابراین حکم الهی ولو حکم ثانوی، در همه شرایط حتی وقتی حکم اولی قابلیت اجرا ندارد، وجود دارد. منطقه الفراغ که نظریه

۱. دیه جراحی که به کسی وارد کرده‌اند.

۲. ناصر مکارم شیرازی، بحوث فقهیه هامة، قم، مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۴۲۲، ص ۵۲۰-۵۱۶ و ۵۳۶.

۳. علی صافی گلپایگانی، الدلالة الی من له الولاية، قم، مکتبه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷، ص ۵۰-۴۴.





اگر مجموعه احکام اولی و ثانوی را در نظر بگیریم، اختیارات حاکم، قطعاً خارج از این چهارچوب نیست. اصطلاح احکام ثانوی، گاه منحصرأ بر موارد اضطرار و ضرورت و گاه بر همه احکام ثانوی، اطلاق می‌شود، همچون حفظ نظام، مقدمه واجب، حرج، تقیه و... مقصود امام خمینی، اطلاق اول آن است

مرحوم شهید صدر است با همین نگاه مورد قبول مشهور نیست.<sup>۱</sup> اگر کسی بگوید مگر قرار است ولی فقیه، حکم خود را به شریعت نسبت دهد، مثلاً حکم الهی حج، وجوب است، و حکم حکومتی او و نه حکم خداوند، توقف موقت آن است. از سوی دیگر چه اشکالی دارد که بگوییم جامعیت دین از این جهت است که خداوند احکام حکومتی پیامبر (ص) و جانشینان ایشان را نیز در بیان

حکم برخی موضوعات لحاظ کرده است؟ خداوند، دستور به تبعیت از او داده و حکم ولی با واسطه، حکم خداست. پاسخ آن است که ترک حکم به «ما انزل الله» و وضع قانون بر خلاف احکام الهی، ممکن نیست، گرچه به نام دین نباشد. ثانیاً فرض این است که مشهور فقیهان از نصوص، چنین استفاده می‌کنند که هیچ واقعه‌ای از حکم مباشر الهی خالی نیست و پیامبر خود، حکم الهی همه موضوعات حتی ارش الخدش را ولو به شکل عام و در ضمن قواعد، ابلاغ کرده و بیانات معصومان نیز تابع ایشان بوده است. آیات «اکمال دین» و «تبیین هر چیزی در کتاب» و روایاتی همانند: «خداوند هیچ چیزی را فروگذار نکرد، مگر آن که حکمش را در قرآن نازل و برای پیامبرش بیان نمود» یا «(حرفی از خود نمی‌گوییم) همه چیز در کتاب و سنت است» نشان می‌دهد احکام حکومتی ائمه (ع)، تابع حکم الهی منقول از رسول خدا (ص) بوده و احکام حکومتی، تطبیقات مجعولات عام الهی هم چون ضرورت و... است.<sup>۲</sup> لذا به نظر می‌رسد تصویر جامعیت شریعت با افزودن احکام حکومتی ائمه (ع) و نائبان ایشان به احکام بی‌واسطه الهی، به شکلی که برخی محققان نگاشته‌اند، با برداشت مشهور فقیهان از روایات، سازگار نیست.<sup>۳</sup> آنچه گذشت طرح مسئله به شکل عام بود، اما در خصوص کلام امام خمینی (ره) به چند دلیل ممکن نیست مقصود ایشان آن باشد که اختیارات حاکم خارج از چهارچوب همه احکام الهی است، بلکه ایشان در بستر علمی خاصی، اصطلاح «احکام الهی» را در معنایی محدودتر به کار برده‌اند. این مطلب در عبارات دیگر ایشان مورد تصریح است. به عنوان نمونه: «هیچ حاکمی حق ندارد بر خلاف مقررات و قانون شرع، قدمی بردارد... پیامبر اکرم مأمور اجرای احکام اسلام بود... اگر اداره کشور... قوانین لازم دارد (اسلام) همه را وضع

۱. ابوالقاسم علیدوست، همان، ص ۲۱۶.

۲. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۵۲۴-۵۱۶.

۳. ابوالقاسم علیدوست، همان، ص ۲۱۳ (پاورقی) و ص ۲۱۷.



کرده است، احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت، بنشینید قانون وضع کنید.»<sup>۱</sup> ایشان در چندین مورد متذکر می‌شوند میان قانون شرع و حکم ولی امر تفاوت است، همانند تفاوتی که میان دستور به نماز و دستور پیامبر (ص) به حرکت لشکر می‌بینیم، مصدر اولی، خداوند و مصدر دومی، خود پیامبر است و عباراتی که گذشت نشان می‌دهد از نظر ایشان آنچه در حکومت اسلامی رخ می‌دهد، تنها اجرای احکام الهی و شرعی است و لا غیر. مثال‌های امام خمینی همچون حج و... مخالف احکام الزامی الهی است. چگونه ممکن است حکم در این موارد خارج از چهارچوب احکام الهی - اعم از اولی و ثانوی - باشد؟ از سوی دیگر در عبارت پیشین که ایشان نگاشته‌اند: احکام حکومتی در چهارچوب احکام فرعی الهی نیست و گاه بر خلاف احکام فرعی صادر می‌شود، «مصلح اسلام» را ملاک صدور حکمی که مخالف با احکام اولیه اسلام است دانسته‌اند، اگر تشخیص این مصالح، خود مستند به احکام دیگر الهی نباشد، صدور حکم مخالف دین به خاطر مصالح دین، آشکارا تناقض خواهد بود! ممکن نیست مقصود این باشد که ولی فقیه می‌تواند اسلام را کنار گذارد، در عین حال، حکم خود را عین اسلام و مطابق مصلحت آن بداند! اضافه کردن تشریحات جدید، با امضای الهی نیز به بیانی که گذشت ممکن نیست. حال باید دید مقصود امام خمینی (ره) چیست. چند دیدگاه قابل طرح است:

۱. برخی، از کلمات امام خمینی (ره) چنین برداشت کرده‌اند که بین فتوا که بیان حکم الهی است و حکم حکومتی فرق است، تصرف در حکم حکومتی ممکن است و می‌توان با تمسک به آن برای هر آنچه مصلحت است قانون وضع کرد و نیازهای معاصر را بر طرف ساخت، تأثیر زمان و مکان در صدور حکم، این امکان را فراهم می‌سازد که موضوعی واحد، احکامی مختلف بپذیرد و از این جهت مشکل مخالفت با برخی احکام الهی نیز قابل حل است؛ زیرا حجیت حکم اولی و فتوا «لولا حکم الحاكم علی خلافه» است و اصطلاحاً حکم حاکم بر آن حکومت یا ورود دارد. برخی نویسندگان تصریح می‌کنند در این صورت حکم حکومتی در عرض احکام الهی است و صرفاً احکامی برای اجرای احکام اولی و ثانوی الهی نیست. آیت‌الله حاج آقا علی صافی گلپایگانی (ره) در این خصوص می‌نویسند:

عدم ابتلاء و نیاز به برخی مسائل که پیش از انقلاب اسلامی مطرح نبودند و مراجعه کم به منابع دینی برای استنباط حکم آنها، باعث شده است چنین نظراتی که با جامعیت دین منافات دارد، ابراز گردد. در حالی که طبق روایات «رسول الله (ص) بین کل ما یُقربنا الی الجنة و کل ما یُوصلنا الی النار»

۱. سید روح‌الله خمینی، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۹، ص ۷۳-۷۲ و ۱۳۹.





ایشان در ادامه با ذکر مثال‌هایی، قواعد کلی و عناوین ثانوی را برای حل این مسائل کافی می‌دانند.<sup>۱</sup>

۲. برخی معتقدند مقصود امام خمینی (ره) این بوده است که حاکم ممکن است به اموری حکم کند که اثری از آنها در کتاب و سنت نیست، یعنی احکامی که در مقام اداره امور کشور یا اجرای قوانین عرفی - وضع شده توسط خود یا نمایندگانش - صادر می‌شود، یا احکامی در راستای اجرای احکام شرع که موضوع آنها، عیناً موضوع احکام شرع نیست، یا حکم حاکم به تعطیلی یکی از احکام شرع، همچون حج.<sup>۲</sup> این وجه همانند صورت قبل به بحث مخدوش شدن جامعیت دین نمی‌پردازد و توجیهی در این خصوص ذکر نمی‌کند، لذا مناقشه سابق به آن نیز وارد است. برخی نیز مقصود از چهارچوب احکام الهی را احکام فردی اسلام و نه اجتماعی دانسته‌اند<sup>۳</sup> اما چنین اصطلاح و تفکیکی در کلام فقها وجود ندارد و احکام الهی در کلام امام، شامل هر دو است.

۳. برخی مؤلفین، این بحث را به این شکل مطرح می‌کنند که فقیه عادل و آشنا با مصالح اسلام و مسلمین می‌تواند بدون استناد به ادله و قواعد شرعی، حکم انشا کند. مصلحت، ملاک حکم حکومتی است و این غیر از مصالح واقعی موجود در اشیا و غیر از عناوین ثانوی است. حکم حاکم محدود به احکام فرعی نیست، ولی باید در راستای تحقق مقاصد عالی شریعت باشد.<sup>۴</sup> ایشان احکام حاکم در جزئیات را به دلیل امضای خداوند، حکم شرعی خوانده و چنین حکم حکومتی را جدا و در عرض عمومات و اطلاعات ذکر کرده و تصریح می‌کند حاکم می‌تواند بدون استناد به ادله شرعی، حکم صادر کند.<sup>۵</sup> با توضیحی که ذکر شد و در ادامه روشن‌تر می‌شود، صرف مصلحت‌اندیشی نمی‌تواند منشأ صدور حکمی جدید، خارج از احکام الهی باشد. (فرضاً عقل قطعی نیز یکی از ادله احکام است) لذا احتمالاً مقصود، وضع شیوه‌های اجرایی و برنامه‌ریزی است که طبق یک مبنا، لازم نیست مستند به عمومات نقلی باشد. استناد حکم حاکم در «شیوه‌های اجرایی» به صرف مصلحت، مطابق یک دیدگاه، صحیح است. در این خصوص، دو مبنا وجود دارد: برخی آنها را «مصادیقی از تطبیق احکام ثانوی» و «مستند به ادله‌ای همچون وجوب مقدمه و تطبیق عمومات مجعول الهی بر

۱. علی صافی گلپایگانی، همان، ص ۷۳.

۲. اسماعیل نعمت‌اللهی، «گستره حکم حکومتی»، قبسات، بهار و تابستان ۱۳۷۹، ش ۱۵ و ۱۶، ص ۱۴۱.

۳. محمد اسحاق عارفی شیرداغی، «حقیقت و گستره حکم حکومتی و نقش آن در حل مسائل نوپیدای جامعه»، آموزه‌های فقه مدنی، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ش ۴، ص ۱۷۰.

۴. سید مجتبی نورمفیدی، همان، ص ۴۷۲.

۵. همان، ص ۴۹۰-۴۸۹ و ۵۰۰.

موارد» قرار می‌دهند.<sup>۱</sup> در مقابل، برخی با تفکیک شیوه‌های اجرایی از تقنین و قانون‌گذاری، شیوه‌های اجرایی را بر نامه‌هایی در راستای اجرای قوانین الهی و در چهارچوب طراحی شده توسط شرع، تعریف کرده و آنها را بر نامه‌هایی عرفی، آزاد و امضا شده در شرع می‌دانند؛ لذا سخن از لزوم مستند بودن آنها به ادله نقلی به میان نمی‌آورند. این باور، ضمن حفظ اعتقاد به توحید تشریحی و احترام به حاکمیت انحصاری خداوند، هدف دین را سعادت دنیا و آخرت می‌داند، طراحی کلی نظام‌ها و تبیین اهداف و چهارچوب‌ها را الزاماً در محدوده شرع محاسبه می‌نماید؛ جعل خرد و کلان توسط شارع را در عبادات و غیر آن - به مقداری که دلیل دارد - می‌پذیرد، اما در هر طرح و برنامه دنبال آیه و حدیث نمی‌گردد و صلاحیت برخی نهادهای مأذون را در امر تقنین می‌پذیرد.<sup>۲</sup> به هر حال، این بیان برای تبیین کلام امام خمینی (ره) کافی به نظر نمی‌رسد. مثال‌هایی که امام خمینی زده‌اند، مخالف احکام اولی اسلام است و ناظر به شیوه‌های اجرایی در چهارچوب احکام الهی نمی‌باشد. ضمن آن که اولاً حکم شرعی خواندن شیوه‌های اجرایی موجه نمی‌نماید، ثانیاً بی‌نیازی شیوه‌های اجرایی از استناد به ادله شرعی، مساوی با خارج بودنشان از «چهارچوب احکام الهی» نیست.

۴. می‌دانیم حکم، به الهی و حکومتی و الهی به واقعی و ظاهری و واقعی به اولی و ثانوی، منقسم می‌شود. با توجه به مطالبی که گذشت، روشن شد قانون‌گذاری خارج از ضوابط شرعی، مخالف جامعیت شریعت است و این با کلمات امام خمینی (ره) نیز سازگار نیست. عبارت آیت‌الله مکارم با قدری توضیح، در تبیین عبارت امام خمینی (ره) روشن‌کننده است: مقصود امام خمینی (ره) از این سخن، آن نیست که اختیارات حاکم، خارج از همه احکام الهی است، بلکه مقصود آن است که حکم ثانوی منحصر به موارد ضرورت نیست، حکم حکومتی در چهارچوب احکام اولی و منحصراً حکم ثانوی ضرورت نمی‌گنجد. اگر مجموعه احکام اولی و ثانوی را در نظر بگیریم، اختیارات حاکم، قطعاً خارج از این چهارچوب نیست. اصطلاح احکام ثانوی، گاه منحصراً بر موارد اضطرار و ضرورت و گاه بر همه احکام ثانوی، اطلاق می‌شود، همچون حفظ نظام، مقدمه واجب، حرج، تقیه و... مقصود امام خمینی، اطلاق اول آن است، یعنی اگر برای کشیدن یک خیابان، لازم بود خانه‌ای خراب شود، گرچه ضرورتی در کار نباشد و تنها مصلحت و رفاه عمومی و لزوم آباد ساختن شهرها، چنین اقتضایی داشته باشد، تخریب آن جایز است، چراکه حکم اولی حرمت با حکم ثانوی جواز، که هر دو حکمی الهی هستند، تراحم خواهد داشت، حاکم طبق قاعده، اهم را مقدم نموده و طبق آن حکم صادر

۱. ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۴۹۹.

۲. ابوالقاسم علی‌دوست، فقه و عرف، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۰.





مقصود امام خمینی (ره) از این جمله که حکومت بر همه احکام الهی، حتی نماز و روزه مقدم است و در نتیجه در صورت تزاحم ممکن است موقتا انجام آن نسبت به عده‌ای منع شود، آن است که حاکم در مقام اجرای احکام الهی باید مجموعه احکام و مصالح مختلف و تزاحمات گوناگون را لحاظ نماید

می‌کند. مثال‌هایی که امام خمینی برای این بحث زده‌اند همه دارای حکم الهی ثانوی هستند و این به خوبی نشان می‌دهد مقصود ایشان از این که حکم حاکم در چهارچوب احکام الهی نیست، همه احکام اولی و ثانوی نمی‌باشد، بلکه مقصود آن است که حکم حاکم صرفاً در چهارچوب احکام اولی و ضرورت نیست.<sup>۱</sup> بنابراین حکم حاکم در طول احکام الهی و برای اجرای آنهاست، بر خلاف وجه اول که حکم حکومتی را در عرض احکام الهی قرار داده است. روشن است که این اختلاف برداشت از کلمات امام خمینی (ره) ناشی از ابهام در اصطلاح «احکام ثانویه» و عدم قرار بر یک دیدگاه مشترک در دایره شمول آن است. در همین راستا با توضیحی که گذشت، اصطلاح «احکام ثانویه» در عبارت ذیل از امام خمینی (ره) نیز در معنایی محدود (ضرورت) به کار رفته است:

از شورای محترم نگهبان می‌خواهم... از قوانین مخالف با شرع مطهر و قانون اساسی بدون هیچ ملاحظه جلوگیری نمایند و با ملاحظه ضرورات کشور که گاهی با احکام ثانویه و گاهی به ولایت فقیه باید اجرا شود توجه نمایند.<sup>۲</sup> شاید بتوان عبارتی از آیت‌الله تبریزی (ره) را شاهی برای این توضیح از آیت‌الله مکارم قرار داد. ایشان که معتقد به ولایت عامه و نفوذ حکم ابتدایی نیستند، ولی ولایت در امور حسبیه را با محدوده‌ای وسیع قائل‌اند، در کتاب *ارشاد الطالب* موارد جواز خروج از احکام اولیه را منحصر در چند مورد ساخته‌اند که ظاهراً مشمول احکام ثانویه می‌دانسته‌اند:

هر تصرفی که داخل در صیانت از قلمرو اسلام است، اگر مقتضای ادله اولیه جواز آن باشد، برای فقیهی که متصدی امور مسلمین است، نافذ می‌باشد، همچون بسط رفاه اجتماعی و هر عملی که مقتضای ادله اولیه عدم جواز آن باشد، داخل در ولایت متصدی نیست، گرچه برخی گمان کنند به خاطر وجوهی انجامش جایز است، همچون گرفتن قهری اموال مردم. مخالفت با احکام اولیه تنها در مواردی جایز است که به آن اشاره کردیم. ایشان به این موارد اشاره کرده‌اند:

۱. ناصر مکارم شیرازی، *انوار الفقاهه (کتاب البیع)*، قم، مدرسه الامام امیرالمؤمنین (ع)، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۵۰۶.

۲. *صحیفه امام*، ج ۲۱، ص ۴۲۱.

(حکم ابتدایی) و مطالبه زکات برای تحصیل امنیت و نظام بلاد یا مطالبه پرداخت تبرعی اموال در صورت احتیاج، یا تحصیل مال با استخراج معادن از اراضی مباح و با دست گذاشتن روی جنگل‌ها و منابع عمومی. این موارد ملک حکومت اسلامی خواهد بود و نه اشخاص. همه این موارد برای تمکین فقیهی است که متصدی اداره مملکت گشته و باید بر حفظ امنیت و تأمین حوائج عامه توانمند گردد.<sup>۱</sup>

با توضیحی که گذشت خلل در برخی گفته‌ها روشن می‌شود؛ مثلاً این که آیت‌الله گلپایگانی قائل بودند ولایت در چهارچوب احکام الهی است، ولی امام خمینی قائل به اطلاق بودند.<sup>۲</sup> زیرا اگر چهارچوب «احکام الهی» درست تبیین شود، اختلاف نظری وجود ندارد، ضمن آن که معمولاً این مطلب به کتاب *الهدایه* نسبت داده می‌شود<sup>۳</sup> در حالی که چنین مطلبی در آن یافت نمی‌شود. البته آیت‌الله حاج آقا علی صافی گلپایگانی (ره) مطالبی در این خصوص دارند که بیان شد. نتیجه آن که اجرای احکام اولی اسلام، مقید به مصلحت است و هر چند مصلحت خود حکمی ثانوی نیست،<sup>۴</sup> ولی لحاظ مصالح در مقام اجرای احکام الهی، جدای از ملاحظه همه احکام اولی و ثانوی و تزاحمات احتمالی آنها در مقام عمل نمی‌باشد.

### تقدم حکومت اسلامی بر همه احکام الهی

از منظر امام خمینی (ره) احکام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی اسلام، نشان‌دهنده ضرورت وجود حکومت اسلامی است که در سایه آن، احکام اسلامی قابلیت اجرا می‌یابند و حکومت رسول‌الله (ص) و تشریح حق صدور حکم حکومتی، خود یک حکم اولی الهی است و از این جهت بر همه احکام دیگر مقدم است؛ چرا که ضامن اجرای سایر احکام دینی است. بنابراین مقصود، تقدم و اهم بودن مفاد تک تک احکام صادره از حاکم، بر هر یک از احکام الهی نیست. حال، آیا حکم حاکم می‌تواند موجب توقف اجرای احکام الهی باشد؟ روشن است این مسئله در شرایط عادی رخ نمی‌دهد و منوط به وجود مصلحتی اهم از آن حکم الهی است. هر گاه در مقام عمل، با تزاحم ملاک‌ها در دو حکم الهی - اولی یا ثانوی - مواجه شویم و امتثال هم‌زمان این دو حکم الهی، امکان نداشته باشد، باید به قاعده اهم و مهم مراجعه کنیم. امام خمینی (ره) گاه چنین مثال زده‌اند: اگر اسلام در خطر باشد و نجاتش وابسته به تجسس باشد یا حفظ جان

۱. جواد تبریزی، همان، ص ۲۲۰-۲۱۹.

۲. سید مجتبی نورمفیدی، همان، ص ۴۸۳.

۳. محمد رضا گلپایگانی، *الهدایه الی من له الولایه*، قم، ولاء منتظر (عج)، ۱۳۹۱، ص ۵۳-۲۸.

۴. ابوالقاسم علی‌دوست، *فقه و مصلحت*، همان، ص ۴۰۸-۴۰۷.





یک مسلمان وابسته باشد به یک دروغ یا شرب خمر، تجسس، دروغ یا شرب خمر واجب است.<sup>۱</sup> مثال معروف در اصول فقه نیز تزاحم حرمت ورود به زمین غصبی با وجوب نجات یک شخص است. در چنین مواردی، حاکم با تشخیص مصلحت اهم و با استناد به مصلحت موجود در حکم الهی اهم، دستور به توقف اجرای دیگری می‌دهد، حکمی که دیگر شرعاً منجز نیست و ترکش عقاب ندارد. مثلاً هتک شیعیه یا به خطر افتادن جان ایشان، مطابق ادله شرعی حرام است و هر کاری موجب آن گردد باید ترک شود. هر گاه بر پا داشتن یک واجب الهی همچون حج، چنین لازمه‌ای داشته باشد، این تزاحم در مقام عمل نمایان خواهد شد. در مثالی دیگر در عبارت محل بحث از امام خمینی، حکم الهی مواد مخدر مطرح شده است، یعنی گرچه حکم اولی، جواز خرید و فروش آن است و «الناس مُسَلطون علی اموالهم»، ولی چون عناوین ثانوی، همچون ضرر و فساد شامل آن است، حلیت آن ساقط است. حاکم، با لحاظ مصلحت که شامل عدم مفسده نیز است، حکم به منع آن می‌دهد. البته فتوا و حکم ثانوی الهی نیز حرمت آن است. ولی صدور حکم در مقام اجرای این حکم ثانوی الهی است و مانع از بروز اختلافات محتمل.<sup>۲</sup> حاکم حق دارد حکم ولایی که وارد بر احکام اولی است، صادر نماید. در این صورت، حکم ولایی موضوع حکم اولی را مرتفع ساخته و حکم اولی، سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود، همچون ورود حکم قضایی بر حکم اولی و فتوای فقیهان دیگر.<sup>۳</sup> با بیانی که گذشت، این دو جمله امام خمینی (ره) قابل جمع است: «میرزای شیرازی به عنوان ثانوی، حکم حکومتی صادر فرمود.»<sup>۴</sup> و «احکام ثانوی ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد.»<sup>۵</sup> زیرا چنان که گذشت حکم حکومتی میرزای شیرازی، متضمن فتوا و حکم الهی نیز می‌باشد و با توجه به یک عنوانی ثانوی - البته در قالب انشا از سوی خود - صادر شده است. از سوی دیگر، هر فقیهی می‌تواند با توجه به عناوین ثانوی از حکم الهی خبر و «فتوا» دهد، اما «حکم حکومتی» توسط حاکم، از حیث حاکمیت و مقام ولایت، انشا می‌شود. اساساً همان‌طور که در عبارات ایشان آمده است، مقسم در تقسیم احکام به اولی و ثانوی، احکام الهی واقعی و نه احکام حکومتی است.<sup>۶</sup> لذا باید با همین نگاه، کلام امام خمینی را تفسیر نمود. البته برخی نیز جمله اول را بر ممشای مشهور دانسته‌اند.<sup>۷</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۱۱۵.

۲. سید محمد مهدی موسوی خلیلی، همان، ص ۴۷۴.

۳. همان، ص ۶۹۵.

۴. سید روح‌الله خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۱۲۴.

۵. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۳۲۱.

۶. سید روح‌الله خمینی، تهذیب‌الاصول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۶۴۲.

۷. سید مجتبی نورمفیدی، همان، ص ۵۰۷.



به هر حال، محدوده احکام الهی که ممکن است با تشخیص مصالح، موقتاً متوقف گردند، کجاست؟ به عبارت دیگر، مرز احکام ثابت و متغیر چیست؟ کدام احکام الهی است که ثبات، لازمه آنهاست و هیچ‌گاه در معرض تراحم و تغییر قرار نمی‌گیرند؟ از نظر مرحوم نائینی در کتاب *تنبيه الامه* حضور حکم در نص معتبر شرعی و تعلق آن به موضوع معین، معیار حکم ثابت است. بر این بنیان حکم متعلق به نماز، روزه، حج، زکات، غیبت و... از احکام ثابت الهی است و احکام متعلق به حفظ نظام، تدبیر و برنامه‌ریزی مملکت و سیاست امت که در نص خاص معتبر با عنوان معین ذکر نگر دیده، از احکام متغیر است. اما بدون تردید، در بسیاری از احکام الهی همچون جهاد، حج، دیات و... تراحم با مصلحتی اهم ممکن است و نمی‌توان قائل به ثبات و لزوم اجرای بی‌قید و شرط آنها بود. مرز امور منصوص و غیر منصوص نیز با وجود عمومات و اطلاعات، شفاف نیست.<sup>۱</sup> مثلاً اگر مصلحت اهمی همچون جهاد یا حفظ جان عده‌ای در تراحم با روزه‌داری قرار گیرد، بدون شک ممکن است حاکم به لزوم ترک موقت روزه برای عده‌ای از مجاهدین فرمان دهد. در این صورت حکم ثانوی و فتوا نیز کافی است، ولی حاکم با تشخیص این موضوع، آن را در قالب انشا بیان می‌کند. در تراحم بین جهاد با روزه گرفتن یا حج رفتن، نباید در ترجیح جهاد و دفاع تردید کرد.<sup>۲</sup> از منظر شهید صدر نیز احکام اسلامی به دو بخش ثابت و متغیر تقسیم می‌گردد. بخش ثابت عبارت است از اوامر و نواهی الزامی تشریحی که خارج از اختیارات ولی امر است. به اعتقاد برخی نویسندگان، امام خمینی این تقسیم را به رسمیت نمی‌شناسد و با توجه به اطلاقی که در حوزه اختیارات ولی فقیه قائل‌اند و آن را محدود به چهار چوب احکام الهی نمی‌دانند، همه احکام اولیه تشریحی اعم از تکلیفی و وضعی را در قیاس با نظام امامت و ولایت و مصالح عالیه، از مقوله متغیر می‌دانند و از این جهت فرقی میان الزامی و غیر الزامی نمی‌بینند.<sup>۳</sup> لازم به توضیح مجدد نیست که مقید نبودن حکم حاکم به چهار چوب احکام الهی به معنای مخالفت با آنها و تشریح احکام جدید نمی‌باشد. اما این توضیح مورد نیاز است که آیا متغیر بودن همه احکام الهی قابل پذیرش است؟ با این که می‌دانیم مصلحت برخی احکام همچون وجوب حفظ اصل دین و اصول آن، ایستاده بر قله و مقدم بر هر مصلحت دیگری است و هرگز محکوم هیچ حکم دیگری قرار نمی‌گیرد. از سوی دیگر، در بسیاری از احکام هیچ‌گاه تراحم با مصلحت اهم، رخ نمی‌دهد و آنچه هست ثبات دائمی آنهاست و چه بسا ابداً زمینه‌ای برای تغییر در آنها به وجود نیاید. شاید حکم وضعی نجاست و طهارت چنین باشد، بلکه به اعتقاد برخی فقیهان اساساً ادله نفوذ حکم حاکم، شامل

۱. ابوالقاسم علیدوست، *فقه و مصلحت*، همان، ص ۴۲۲.

۲. همان، ص ۵۴۰.

۳. سید ضیاء مرتضوی، همان، ص ۶۵.



چنین مواردی نیست.<sup>۱</sup> شاید وجوب نماز که در هیچ حالی ترک نمی‌شود، نیز چنین باشد؛ چراکه در مواقع ضرورت اقامه آن بسیار سبک می‌گردد و چه بسا ابداً زمینه تغییر حکم در آن فراهم نباشد. از این جهت، برخی محققان، با تقسیم احکام الهی به سه دسته، دایره احکام ثابت و متغیر را چنین ترسیم کرده‌اند: ۱. احکامی که همیشه ثابت‌اند و شأنیت تغییر ندارند و هیچ‌گاه محکوم مصالح دیگر قرار نمی‌گیرند؛ ۲. احکامی که همیشه ثابت‌اند، ولی شأنیت تغییر دارند و فرضاً اگر تراحم با مصلحتی‌اهم پیش بیاید، منجز نخواهند بود؛ ۳. احکامی که تغییر فعلی و شأنی در مورد آنها وجود دارد. به نظر می‌رسد قرار گرفتن بسیاری از احکام الهی در دسته دوم و عدم زمینه برای تغییر نسبت به آنها، باعث شده است بسیاری از بزرگان این احکام را در جدول ثابتات قرار دهند.<sup>۲</sup> با توجه به آنچه گذشت، مقصود امام خمینی (ره) از این جمله که حکومت بر همه احکام الهی، حتی نماز و روزه مقدم است و در نتیجه در صورت تراحم ممکن است موقتاً انجام آن نسبت به عده‌ای منع شود، آن است که حاکم در مقام اجرای احکام الهی باید مجموعه احکام و مصالح مختلف و تراحمات گوناگون را لحاظ نماید. با در نظر گرفتن این نکته و با توجه به تغییر شأنی و فرضی در بسیاری از احکام همچون نماز، این جمله قابل فهم است، گرچه هیچ‌گاه زمینه‌ای برای این تراحم و تغییر حکم پیش نیاید. با توجه به حساسیت احکامی همچون نماز، از جهتی دیگر نیز می‌توان گفت: حاکم نمی‌تواند مانع انجام احکامی مثل نماز که از ثابتات دینی هستند ولو موقتاً و نسبت به عده‌ای، شود؛ زیرا بدون لحاظ شأنیت تغییر پذیری و بالحاظ وجوب فعلی و پیوسته نماز، چنین چیزی ممکن نیست. عبارت ذیل از مرحوم آیت‌الله شاهرودی در ضرورت لحاظ مصالح، هنگام اجرای احکام الهی گویای مقصود ماست:

اگر دولتی اسلامی در میان مردمی تشکیل شود که سال‌های درازی را زیر سلطه رژیم‌های اسلام‌ستیز بودند و روح اسلام از آن جامعه‌ها رخت بر بسته بود، مانند جمهوری‌های آسیای مرکزی، در چنین جاهایی نمی‌توان هر بامداد و شامگاه حدود اسلامی را بر هر شراب‌خوار و زناکاری جاری کرد، بلکه نیازمند گذشت زمانی است که باز زمینه‌سازی‌های لازم فکری و تبلیغاتی و اجرایی، مردم را به سوی پذیرش نظام اسلامی و احکام عادلانه‌اش راهنمایی کرد. خلاصه آن که حاکم اسلامی مسئول برپا داشتن حکم خدا در جامعه است به گونه‌ای که پایداری، استواری و دوام آن را نیز تضمین نماید، پس ناچار سیاست‌هایی مناسب را در اجرا فراهم کند و این مهم گاهی نیازمند

۱. جعفر سبحانی، نظام القضاء والشهادة فی الشریعة الاسلامیه الغراء، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲. ابوالقاسم علی‌دوست، فقه و مصلحت، همان، ص ۴۲۸.



آرامش و مرحله‌ای کردن اجرای احکام و حدود شرعی است.<sup>۱</sup>

مثال دیگر که در بحث ماهیت حکم حکومتی گذشت، نهی از متعه توسط امام و عدم تعزیر همه گناهان در صدر اسلام توسط پیامبر (ص) است که به اعتقاد برخی محققان مستند به مصلحت و حکمت بوده است. نتیجه آن که در دین اسلام، احکام متغیر و موقتی وجود دارد که حاکم با تشخیص مصالح، اقدام به صدور حکم و اجرایی نمودن آنها می‌کند. نکته مهمی که لازم است در پایان این بحث ذکر شود آن است که روایاتی که دلالت بر ثبات شریعت و احکام الهی دارند، همچون: «...حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ»<sup>۲</sup> در برابر این اندیشه قرار نمی‌گیرد؛ چرا که تعبیر تغییر حکم، خالی از نوعی تسامح نیست، بلکه آنچه به نام تغییر حکم و تغییر آن موسوم است در واقع تغییر و تغییر حکم الهی نیست، آنچه هست تحول مصداق، ملاک یا تحول مکلف از وضعیت عادی به اضطرار و ملاحظات ثانوی و پیدایش مصالح کلان و تراحم مصالح و مفساد یا مناسبات و دگرگونی شیوه‌های اجرای حکم است.<sup>۳</sup>

## نتیجه

حکم حکومتی، انشا و اعتباری است که از سوی حاکم از جایگاه ولایت، صادر می‌شود. با اثبات ولایت عامه فقیهان، نفوذ آن شامل حکم ابتدایی و قضایی است، البته با توجه به مبنای مقابل، یعنی اختصاص نفوذ حکم به احکام قضایی نیز همچنان مشروعیت تصرفات غیر فقیه جامع الشرایط در امور حسبیه، نیازمند اذن فقیه است. در صورت نیاز، با اجازه شرع و قانون اساسی، ولی فقیه می‌تواند احکامی موقت، برخلاف احکام اولی یا برخی بندهای قانون اساسی صادر نماید. بیشتر احکام الهی با تعبیری که خالی از تسامح نیست، از شأنیت تغییر برخوردارند و در صورت تراحم با مصالح اهم، حاکم می‌تواند دستور توقف آنها را - مطابق با قانون تقدیم اهم بر مهم - صادر نماید. اطلاق ولایت فقیه، به معنای تشریح احکام جدید خارج از احکام الهی (اولی و ثانوی) نیست، بلکه به معنای لزوم ملاحظه همه مصالح و اقتضای مجموع احکام اولیه و ثانویه است، لذا لازم نیست چنان که در برخی کلمات، به عنوان تبیین دیدگاه امام خمینی (ره) آمده است، بگوییم: در مقام اجرا لازم است فقیه به تراحم مصطلح میان احکام بسنده نکند و با لحاظ شرایط گوناگون با صدور حکم حکومتی وجه شرعی مسائل را تعیین نماید. این بیان شاهدهی از کلمات امام خمینی (ره) ندارد و با بیانی که گذشت موجه نمی‌نماید.

۱. سید محمود هاشمی شاهرودی، *بایسته‌های فقه جزاء*، تهران، میزان، ۱۳۷۸، ص ۱۹۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۸.

۳. ابوالقاسم علی‌دوست، *فقه و مصلحت*، همان، ص ۴۲۰-۴۱۲.

